

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>

خدا در فلسفه (۱)

مقدمه:

گزارش های تاریخی و کتاب های آسمانی بیانگر آن هستند که اندیشه درباره خدا یک اندیشه دیرین در تمام جوامع بشری بوده است. حکیمان و فرزندگان جوامع در همراهی با پیام آوران الهی تلاش می کردند در یافتی درست و به دور از جهل و خرافات از خداوند به مردم عرضه کنند.

دوره یونان باستان

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می شمردند؛ اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان محکم و ریشه دار بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلود شان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید»

نقش و جایگاه افلاطون در خدانشناسی یونان باستان

افلاطون، تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» میگوید: «افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»

خدا از نظر افلاطون:

۱- کار خداوند هدفدار است. ۲- خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است
۳- دیدگاه افلاطون در باره خدا با چند خدایی یونان متفاوت است زیرا در چند خدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و شکل دیگری از کفر و بی خدایی است. ۴- پیوسته ثابت است ۵- نه می زاید و نه از میان می رود ۶- نه چیز دیگری را به خود راه میدهد و نه خود به چیز دیگری فرو می شود ۷- نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است (غیر مادی) ۸- فقط با «تفکر و تعقل» می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.

چرا از نظر تیلور چند خدایی یا همان شرک نمی تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند؟

مقصود تیلور آن است که چند خدایی یا همان شرک نمی تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند، به خصوص که چند خدایی ها عقیده داشتند که میان خدایان اختلاف و جنگ هم رخ می دهد و هر کدام از آنها می خواهد بر دیگران چیره شود. لذا این اعتقاد، تفاوتی با بیخدایی ندارد

افلاطون از خداوند با چه عنوان هایی یاد می کند؟

۱- افلاطون، از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند و می گوید: همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شوند و همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.
۲- گاهی نیز از خدا به عنوان «خالق» و آفریننده این عالم یاد می کند

نقش و جایگاه ارسطو در خدانشناسی یونان باستان

ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان هایی بوجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.
این استدلال ها، گرچه قدم های اولیه بوده اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می کنند.

برهان اول ارسطو:

مقدمه اول: هر جا که یک خوب و بهتر وجود دارد خوب ترین و بهترینی هست
مقدمه دوم: در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند
نتیجه: حقیقتی که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که «واقعیت الهی» است.

برهان دوم ارسطو:

مقدمه اول: بر جهان نظم و انتظام حاکم است
مقدمه دوم: نظم بدون موجودی جاویدان و برتر از ماده ممکن نیست
نتیجه: پس جهان ناظمی جاویدان و برتر از ماده دارد «که خداوند است»

برهان سوم ارسطو: (برهان حرکت)

وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک ها تا بی نهایت جلو خواهد رفت و در حالیکه چنین تسلسلی عقلا محال است.
نتیجه: پس جهان دارای محرکی است که حرکت و تغییر ندارد.

دوره جدید اروپا

دوره جدید اروپا از قرنهای چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل گرا و حسگرا / تجربه گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه های مختلفی ظهور کرد که به گونه ای ریشه در این دو جریان داشتند.

دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان درباره خدا

۱- دکارت، فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم:

استدلال دکارت (عقل گرا) :

مقدمه اول: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده ایم ،
تصوری دارم

مقدمه دوم: این تصور نمی تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی ام

نتیجه: پس این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است «خداوند» اوست که می تواند چنین ادراکی به من بدهد.

۲- دیوید هیوم، فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم:

او منکر اثبات خداوند از طریق عقل است و می گوید: دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد.

انتقاد دیوید هیوم بر برهان نظم

او می گوید مهمترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط میتواند ثابت کند که یک ناظم و مدبر این جهان را اداره میکند. اما ثابت نمی کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب الوجود است

۳- کانت، فیلسوف عقلگرای قرن هجدهم آلمان:

او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد.

خلاصه توضیحات کانت برای اثبات وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی

- ۱- زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست. اگر انسانها اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می آید و زندگی متلاشی می شود.
- ۲- مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد.
- ۳- این اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن باشد که ماده ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیر مادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی رود.
- ۴- این بُعد غیرمادی انسان بهره مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می شمارد و رذیلت های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می آورد.
- ۵- این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورای دنیای مادی نیاز دارد.
- ۶- چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است. بنابراین، قبول خداوند، پشتوانه رعایت اصول اخلاقی است. انسان، با قبول خداوند، خود را در جهانی زنده و با شعور می یابد که رفتار انسان را زیر نظر دارد و در مقابل هر رفتاری، عکس العمل مناسب آن را نشان می دهد

خدا و معناداری زندگی

عوامل سست کننده پایه های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی

- ۱- رشد تفکر حسی و حس گرایی
- ۲- ظهور فیلسوفانی که جهان را مادی می دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می شمردند،

نتیجه این نوع تفکر در جامعه اروپایی

- ۱- معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه اروپایی به اهداف مادی محدود شد
- ۲- زندگی فاقد جنبه های متعالی خود گردید. به عبارت دیگر، زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزشهای متعالی گردید.
- ۳- بحران معناداری زندگی پدید آمد.

تاثیر این نوع تفکر بر آراء و نظریات برخی فیلسوفان اروپایی

در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کرگور فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند.

ویلیام جیمز میگوید:

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است.»

کرگور نیز معتقد است:

«ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد»

نتیجه بحران معناداری زندگی

بحران معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و بیست و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند

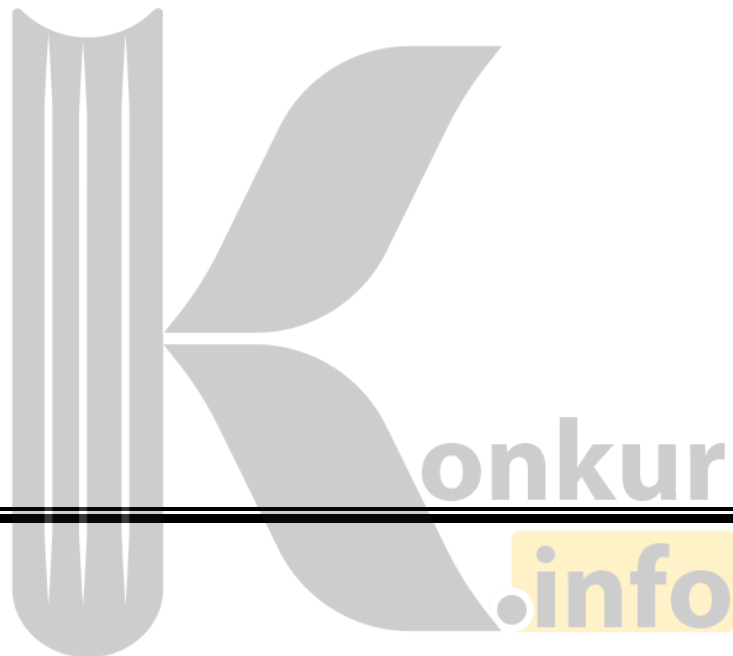
که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلأ معنایی و پوچی آزار دهنده ای خواهد شد.

تعریف زندگی معنادار

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد.

کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می گوید:

«قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، میتوانیم مأمّن و پناه گاهی بیابیم.»



بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>